



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و هفتم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۷ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۳

غفلت و کفرست مایه جادوی

مَشَعَلَه دین است جانِ موسوی

*مَشَعَلَه: مَشَعَل

سرمایه اصلی و اولیه جادوگری، غفلت از خدا و کفر است، یعنی هر لحظه با آوردن ذهن به مرکز روی مرکز عدم و زندگی را بیوشانی و به جای خرد زندگی، برحسب همانیدگی‌ها فکر و عمل کنی. درحالی که فضاگشایی و زنده شدن به زندگی، مشعل دین است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۴

من به جادویان چه مانم ای وقیح؟

کز دم پُررَشک می‌گردد مسیح

ای بی‌حیا، من چه شباهتی به جادوگران دارم؟ درحالی که به خاطر نفس گرم و زنده‌کننده‌ام حتی حضرت مسیح نیز به حال من غبطه می‌خورد.

نکته ۱: ما باید از خود سؤال کنیم با وجودی که مولانا سال‌ها مأمور بیدار کردن انسان‌ها بوده‌است، چرا این قدر بی‌مشتری‌ست؟ برای این که او می‌خواهد زمین ذهن انسان‌ها را شخم بزند و کسی حاضر نیست من ذهنی و «می‌دانم» خود را که برحسب پندار کمالش است، شخم بزند.



نکته ۲: ما باید زیر بار برویم که به عنوان من ذهنی یا هشیاری جسمی که همیشه توأم با درد، تنگ نظری، مقایسه، حسادت و دیدن عیب دیگران است، با هر فکر و عملی که انجام می دهیم در حال خرابکاری و ویران کردنیم و فقط عشق است که آبادان می کند و نظم می بخشد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۵

من به جادویان چه مانم ای جُنُب؟

که ز جانم نور می گیرد کُتُب

*جُنُب: کسی که آلوده به نجاست باشد.

ای ناپاک که آلوده به نجاستِ همانیدگی‌ها هستی و نیروی زندگی این لحظه را به درد، مانع و مسئله تبدیل می کنی، من چه شباهتی به جادوگران دارم؟ درحالی که همه کتاب‌ها از جان من نور می گیرند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۶

چون تو با پَرِ هوا برمی پری

لاجرَم بر من گمان آن می بری

*لاجرَم: به ناچار

[در داستان موسی به فرعون و در ما هشیاری حضور به من ذهنی می گوید:] از آن جایی که تو با بال و پَرِ خواسته‌های نفسانی پرواز می کنی و با همانیدگی‌های مرکزت زندگی می نمایی، ناگزیر نسبت به من که مرکزم عدم است و خرد کل مرا اداره می کند چنین گمان بدی داری و مرا جادوگر می پنداری.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۷

هر که را افعالِ دام و دَد بُود

بر کریمانش گمانِ بد بُود

هر کس که کارها و رفتارهایش مانند اعمالِ چهارپایان و حیوانات وحشی باشد، هشیاری جسمی داشته و فکرش در حد حیوان باشد، در این صورت نسبت به انسان‌هایی که به زندگی زنده شده و یا روی خود کار می‌کنند، گمان بد می‌برد.

نکته: ما به عنوان من ذهنی هشیاری جسمی را اصل می‌دانیم، عقل خود را در آبادانی و نظم جهان کامل دانسته، نیازی به هشیاری حضور، اصلاح و تغییر خود نمی‌بینیم، اعتقادی هم به تسلیم و فضاگشایی، بهره‌گیری از دانش بزرگان و کمک آن‌ها نداریم؛ درحالی که باید این موارد را در خود بازبینی کرده و خرد زندگی را به مرکزمان بیاوریم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۸

چون تو جزو عالمی هر چون بوی

کُلّ را بر وصفِ خود بینی غوی

*بوی: باشی

*غوی: گمراه

چون تو ای گمراه، به عنوان هشیاری هر لحظه یک چیزی را به مرکزت می‌آوری، جذب آن شده و از جنس این جهان می‌شوی، بنابراین از جنس هر چیزی که باشی، جهان کل را که نماد خداوند است نیز برحسب آن می‌بینی و نمی‌توانی ذات خداوند را در هر چیزی ببینی.



نکته: این بد دیدن ما به خاطر مرکز همانیده و تغییر فکرها است. هر لحظه فکرهای ما برحسب همانیدگی‌ها تغییر می‌کند و ما بد می‌بینیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۹

گر تو بر گردی و برگردد سرت

خانه را گردنده بیند منظر

برای مثال، اگر تو به دور خود بچرخ، سرت به دوران می‌افتد و آنگاه خیال می‌کنی که خانه به دور سرت می‌چرخد. درحالی‌که خانه سر جای خود ایستاده‌است و این تویی که خانه را چرخان می‌بینی.

[اگر به ذهن خود نگاه کنیم می‌بینیم که فکرها هر لحظه عوض می‌شوند، ما می‌توانیم به‌عنوان حضور ناظر و امتداد خداوند ثابت و ساکن باشیم و فقط به چرخش فکرها نگاه کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۰

ور تو در کشتی روی بریم روان

ساحلیم را همی‌بینی دوان

*یم: دریا

مثال دیگر، اگر سوار کشتی شوی و بر دریا سفر کنی، ساحل دریا را متحرک و گردان می‌بینی؛ درحالی‌که تو در حال حرکتی، نه ساحل دریا که ثابت است.



نکته ۱: آیا بالاخره ما می‌خواهیم قبول کنیم که هر فکر و عملی که با من ذهنی انجام دهیم منجر به درد و خرابکاری می‌شود، یا نه می‌خواهیم همچنان به بودن در ذهن ادامه دهیم و فقط کمی آن را اصلاح نماییم؟ در این صورت باید بدانیم که تبدیل هشیاری جسمی به هشیاری حضور باید در ما صورت بپذیرد و تا آن زمان باید متعهدانه روی خود کار کرده و ذهن همانیده خود را به کلی شخم بزنیم و آن را ویران کنیم، چرا که من ذهنی اصلاح‌ناپذیر است و باید به‌طور کلی از میان برود.

نکته ۲: ما نمی‌توانیم با عیب‌جویی، عیب‌گویی، انتقاد، آبروریزی، خشم، ترساندن و کتک زدن کسی را تغییر دهیم و اصلاح نماییم، بلکه تنها زمانی که فضا را باز کنیم و از جنس زندگی شویم، با ارتعاش به عشق می‌توانیم نظم، برکت و آبادانی را در جهان ایجاد نماییم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۱

گر تو باشی تنگ‌دل از مَلَحْمَه

تنگ بینی جوّ دنیا را همه

*مَلَحْمَه: جنگِ خانمان برانداز، حادثه ناگوار

مثال دیگر، اگر تو بر اثر حادثه‌ای ناگوار ملول و دل‌تنگ شده باشی، همه دنیا را تنگ می‌بینی. در حالی که دنیا تنگ و تاریک نیست، بلکه تو از هر جنسی که باشی، با مرکز عدم یا مرکز همانیده، دنیا را نیز همان‌طور می‌بینی.

نکته: هیچ‌گاه نباید مرکز انسان جسم باشد، ما باید قبل از مرگ جسمی برای منظور آمدن به این جهان و زنده شدن به خدا، همه همانیدگی‌ها و دردها را شناسایی کرده و ببندازیم، تمام رنجش‌های خود را ببخشیم، در انداختن آن‌ها تردید نکنیم و هر لحظه مرکز خود را عدم نگه داریم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۲

ور تو خوش باشی به کامِ دوستان

این جهان بنمایدت چون گلستان

و اگر تو در کنار دوستان شاد باشی، همین دنیا را که به نظر تنگ و تاریک می آید به صورت گلستان خواهی دید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۳

ای بسا کس رفته تا شام و عراق

او ندیده هیچ جز کفر و نفاق

مثال دیگر، بسیاری کسانی که برای سیر و سفر تا شام و عراق رفته‌اند، اما فقط در ذهنشان بوده و چیزی جز کفر و دورویی، اتفاقات و وضعیت‌هایی که ذهن نشان می‌دهد ندیده‌اند.

نکته: ما همیشه در ذهن زندگی می‌کنیم و هر لحظه از فکری به فکر دیگر می‌رویم، به‌عنوان مثال با این که در کلاس درس نشسته‌ایم چیزی یاد نمی‌گیریم، چون فقط با افکار خود مشغول هستیم. همچنین در سفرها نیز فقط در مقایسه هستیم، هیچ‌جا برای ما تازگی ندارد، بلکه مثل جاهای دیگر است. درحالی‌که اگر به حضور زنده شویم، می‌توانیم زندگی را لحظه‌به‌لحظه تجربه کرده و در هر چیزی و هر کسی تازگی زندگی را حس کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۴

وی بسا کس رفته تا هند و هری

او ندیده جز مگر بیع و شری



*هَری: هرات

*بیع و شری: خرید و فروش

و ای بسا افرادی تا سرزمین هند و هرات رفته‌اند و جز خرید و فروش چیزی ندیده‌اند. چون همه فکر و هدفشان داد و ستد، سود بیشتر و تجارت بوده و در نتیجه از جاذبه‌های سفر، دیدن مناظر، راه‌ها و آدم‌ها غافل مانده‌اند. به عبارتی آن‌ها در ذهنشان مشغول بوده و از تماشای برکات این لحظه محروم مانده‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۵

وی بسا کس رفته ترکستان و چین

او ندیده هیچ جز مکر و کمین

و چه بسا اشخاصی که به ترکستان و چین سفر کرده‌اند، اما در آن جا مدام در فکر این بوده‌اند که نکند گرفتار حيله و دام رهنان شوند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۶

چون ندارد مُدرکی جز رنگ و بو

جمله اقلیم‌ها را گو بجو

*مُدْرک: ادراک شده، در این جا به معنی مطلوب و مراد است.

چون آن‌ها هیچ درکی غیر از فکرها و هیجانات خود ندارند و هر لحظه اسیر فکرها و دردهای ذهنی هستند، به آنان بگو که اگر سراسر جهان را نیز بگردند چیز جدیدی جز آن چه ذهنشان نشان می‌دهد نمی‌بینند و یاد نمی‌گیرند.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۷

گاو در بغداد آید ناگهان

بگذرد او زین سران تا آن سران

برای مثال، ناگهان گاوی وارد شهر بغداد می‌شود و از این سر شهر به آن سر شهر می‌رود.

[تمثیل انسانی است که پس از ورود به این جهان و درست کردن من‌ذهنی از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر می‌رود و به دنبال نیازهای روان‌شناختی مانند گرفتن تأیید و توجه، پز دادن، برتر درآمدن، مقایسه و زیاد کردن چیزهاست.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۸

از همه عیش و خوشی‌ها و مزه

او نبیند جز که قشر خربزه

او از مغز، عمق و مزه واقعی زندگی که از مرکز عدم و فضای گشوده‌شده می‌آید، خبری ندارد و فقط به پوست خربزه، یعنی همانیدگی‌ها و به آن چه که ذهن معتبر و باارزش می‌داند مشغول است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۹

که بود افتاده بر ره، یا حشیش

لایق سیران گاوی یا خربش

*حشیش: گیاه خشک، علف



*سیران: سیر و گردش، در این جا به معنی التذاذ و خوش آمدن است.

و او فقط به دنبال الگوهای همانیده، فکرهای خشک و پوسیده است و از آن‌ها خوشی و لذت می‌گیرد. چنین کام‌جویی از همانیدگی‌ها و سیر و گردش در ذهن فقط لایق گاو و خر است.

نکته: آیا ما همیشه دنبال پوست خربزه یعنی همانیدگی‌ها و چیزهای ذهنی هستیم؟

آیا همیشه در فضای مجازی ذهن، با زمان مجازی و حال مجازی کار می‌کنیم؟ یعنی با کم و زیاد شدن پول و سایر همانیدگی‌ها غمگین و خوشحال می‌شویم و شب‌ها خوابمان نمی‌برد؟

اگر چنین است باید بدانیم ما به پوست خربزه چسبیده و مغز و زندگی را رها کرده‌ایم، مگر نه این است که ما به این جهان آمده‌ایم تا به خدا زنده شویم؟!

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۸۰

خشک بر میخ طبیعت چون قدید

بسته اسباب، جانش لایزید

*قدید: گوشت خشکیده نمک‌سود

*لایزید: افزون نمی‌شود

جان و تن من‌های ذهنی مانند گوشت خشک و بی‌رمقی است که به چارمیخ این جهان و چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد، کشیده شده‌است. آن‌ها اسیر سبب‌سازی‌های ذهنشان هستند، براساس سبب‌ها و ابزارهای ذهنی کار می‌کنند و هیچ‌گاه دست به فضاگشایی نمی‌زنند، بنابراین بر جان و هشیاری حضورشان افزوده نمی‌شود.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۸۱

وَأَنْ فَضَايَ خَرَقَ اسباب و علل

هست ارضُ الله، ای صدرِ أَجَل

*خَرَقَ: پاره کردن

*صدرِ أَجَل: وزیر اعظم، بزرگ‌ترین وزیر

ای انسان خردمند، آن فضایی که سبب‌سازی، فکرها و حرکات ذهن را پاره می‌کند، زمین خدا یا فضای گشوده‌شده است که با مهم ندانستن چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد، فکر نکردن برحسب آنها، ناظر ذهن بودن و فضاگشایی به‌دست می‌آید.

قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۱۰

«... وَ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ ...»

«... و زمین خدا پهناور است ...»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۸۲

هر زمان مُبَدَل شود چون نقشِ جان

نو به نو بیند جهانی در عیان



اگر انسان فضا را باز کرده و مرکزش را عدم نگه دارد، فضای لایتناهی درونش مانند نقش جان که بی نقش است، هر لحظه تغییر کرده و گسترده تر و زیباتر می شود، بنابراین او می تواند انعکاس فضای درونش را به صورت جهان جدید و تازه ای ببیند و آن را عیناً تجربه کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۸۳

گر بُود فردوس و آنهارِ بهشت

چون فسردهٔ یک صفت شد، گشت زشت

*آنهار: جمع نهر به معنی جوی آب

مولانا مثال می زند که اگر انسان مانند بهشت و جویباران بهشتی هم باشد ولی تنها با یک چیز همانیده شده و هشیاری اش با آن چیز منجمد و بسته شود، در این صورت زشت و ملال آور خواهد شد.

[به بیانی دیگر اگر زندگی ما مثل بهشت باشد، ولی با چیزهای مختلف همانیده باشیم، بالاخره زندگی مان خراب شده و دچار درد خواهیم شد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۷۶

یومِ دین که زُلُوتِ زُلُالِها

این زمین باشد گواهِ حالِها



در روز قیامت یعنی این لحظه ابدی که زمین ذهن و همانیدگی‌ها سخت به لرزه درمی‌آید، با ایجاد درد احوالِ بندگان را گواهی می‌دهد که سخت همانیده هستند و باید با فضاگشایی و تسلیم، زندگی به تله افتاده در همانیدگی‌ها را آزاد کنند، روی پای زندگی بایستند و به بی‌نهایت خدا زنده شوند.

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۱

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا.»

«آن گاه که زمین لرزانده شود به سخت‌ترین لرزه‌هایش.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۷۷

كُو تُحَدِّثُ جَهْرَةً أَخْبَارَهَا

در سخن آید زمین و خارها

زیرا در آن هنگام که فضای درون باز می‌شود و قیامت انسان به وقوع می‌پیوندد، زمین ذهن، همانیدگی‌ها و خار دردها آشکارا خبرهای خود را بازگو می‌کنند و به سخن درمی‌آیند، یعنی به ما قدرت شناسایی و نحوه انداختن همانیدگی‌ها را می‌دهند.

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۱

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا.»

«آن گاه که زمین لرزانده شود به سخت‌ترین لرزه‌هایش.» [زمین نماد ذهن است.]

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۲

«وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا.»

«و زمین بارهای سنگینش را بیرون ریزد.»

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۳

«وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا.»

«و آدمی بگوید که زمین را چه رسیده است؟»

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۴

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا.»

«در این روز زمین خبرهای خویش را حکایت می کند.»

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۵

«بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا.»

«از آنچه پروردگارت به او وحی کرده است.»

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۶

«يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ.»

«در آن روز مردم پراکنده از قبرها بیرون می آیند تا اعمالشان را به آنها بنمایانند.»

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۷

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ.»

«پس هر کس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آن را می‌بیند.»

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۸

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.»

«و هر کس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد آن را می‌بیند.»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سلام

هفته گذشته که صحبت از کور شدن و رو تَرُش کردن بود، با خودم فکر می‌کردم که چرا مولانا از ما می‌خواهد کور باشیم و احم کنیم؟ یادم آمد که مادر بزرگم هم همیشه می‌گفت به شهر کورها که رسیدی دستت را بگذار روی چشم‌هایت.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹

رو تَرُش کن که همه رو تَرُشانند اینجا

کور شو، تا نخوری از کفِ هر کور عصا

با خودم فکر می‌کردم تا به حال که داشتیم یاد می‌گرفتیم بینا شویم، چراغ خود را بی‌فروزیم، اگر سرکه سرکگی افزون کرد، ما شکرش را زیاد کنیم. توی این فکرها بودم و در محوطه دانشگاه راه می‌رفتم که فردی درحالی که با دوستش صحبت می‌کرد و عقب‌عقب می‌آمد، نزدیک بود به من برخورد کند. البته که من انتظار نداشتم آن شخص پشت سرش را ببیند، پس بی‌هیچ بگو مگو و مکثی مسیر خود را تغییر دادم تا با او برخورد نکنم. متوجه شدم که با این کار من چشمم را بر کوری آن شخص بستم، درحالی که خودم داشتم می‌دیدم. متوجه شدم که کوری که مولانا از آن صحبت می‌کند بیشتر از نوع نادیده گرفتن است تا ندیدن، یعنی وقتی می‌بینی اطرافیان آن چه تو می‌بینی را نمی‌بینند، ندیدن آن‌ها را نادیده بگیر و از کنارشان بگذر، در مقابلشان قرار نگیر، وگرنه زیر دست و پایشان له می‌شوی.

در برنامه ۹۸۲ گنج حضور نیز توضیح داده شد که کوری که مولانا از آن سخن می‌گوید از نوع کوری عشق است:



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۲

کوری عشق ست این کوری من

حُبُّ یُعْمَى وَ یُصِمُّ اسْتِ اِی حَسَنَ

عشق کور و کر است. عاشق عیب‌های معشوق را نمی‌بیند، اگر هم ببیند چشمش را می‌بندد و عیب‌پوشی می‌کند. اگر عیب‌های معشوق را به او بگویند، گوش‌هایش گویی نمی‌شنوند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳

کورم از غیر خدا، بینا بدو

مقتضای عشق این باشد بگو

*مقتضا: لازمه، اقتضاشده

عاشق زندگی که باشی به جز زیبایی نمی‌بینی و اگر هم بینی توجهت را بر روی زیبایی‌ها می‌گذاری و عادت خود را که تمرکز بر روی عیب‌ها و زشتی‌ها بود برمی‌گردانی و کم‌کم عادت می‌کنی به نیک دیدن و منعکس کردن نیکی. تو محکوم نیستی در عادت بمانی. همه رفتارهای من‌ذهنی که مخرب هستند نوعی عادت هستند، خشم، حسادت، ترس، ای امان از ترس. هر بار خشمگین می‌شویم مغز همان را تجربه می‌کند که مست از شراب تجربه می‌کند. به قول مولانا شهوت مثل خمر و بنگ است، نوعی اعتیاد است که می‌توان آن را ترک کرد.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱۲

دان که هر شهوت چو خمرست و چو بنگ

پرده هوشست و عاقل زوست دنگ

*دنگ: احمق، بی هوش

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۲

ترک شهوت‌ها و لذت‌ها، سخاست

هر که در شهوت فرو شد، بر نخاست

رها کردن و ادامه ندادن و خارج شدن از چرخه عادت نیاز به آگاهی و حضور دارد، تا با حضور ناظر توجه خود را بر خوی خوب متمرکز کنی، تا عاشق نشوی این اتفاق به‌طور کامل نمی‌افتد. تنها با وصل شدن به زندگی با تداوم حضور ناظر این تغییر صورت می‌گیرد، یعنی وقتی امتداد او شدی، او خود عادت خود را می‌گرداند به وقت.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۷

عادت خود را بگردانم به وقت

این غبار از پیش، بنشانم به وقت

*سقیم: بیمار

جالب است که وقتی بالاخره این اتفاق می‌افتد و عادت عوض می‌شود، وقتی در شرایط مشابه دیگر نمی‌رنجی، دیگر شکایت نمی‌کنی، دیگر واکنش نشان نمی‌دهی. ابتدا غم و ناراحتی را تجربه می‌کنی، چون گویی آن‌چه به آن عادت



داشتی می‌میرد و تو برایش سوگواری می‌کنی. این چنین است که در این راه بارها و بارها می‌میری و دوباره زاده می‌شوی، تا آن چه پیش از تولد تو آغاز شده بود را به پایان برسانی، محصولی کامل و پُر بها که داغ عشق بر آن خورده است، دل عاشقی که هرگز نمی‌میرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۶

بمیرید، بمیرید، در این عشق بمیرید

در این عشق چو مُردید، همه روح پذیرید

بمیرید، بمیرید و زین مرگ مترسید

کزین خاک برآید، سماوات بگیرید

پس کور شدن یعنی تمرکز نکردن بر بدی‌ها و ناهنجاری‌ها و در عوض متمرکز شدن بر نیکی‌ها و هنجارها. و رو‌تُرُش کردن یعنی پنهان کردن شادی بی‌سبب در حضور کسانی که زندگی را تیره و تار می‌بینند که البته فکر می‌کنم وقتی کسی به آن درجه رسیده باشد، این شادی و این نور قابل پنهان کردن نباشد. البته بنده هنوز به آن جا نرسیده‌ام و از این‌رو است که باید به توصیهٔ مولانا آن اندک نور را پنهان کنم تا خاموش نشود و آن‌گاه که دیگر از همهٔ تعلقات فارغ شوم و به شادی بی‌سبب برسم، دیگر بخواهم هم نمی‌توانم آن را پنهان کنم و آن‌وقت دیگر به قول مولانا هرچه بادا باد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹

تا که هشیاری و باخویش، مُدارا می‌کن

چون که سرمست شدی، هرچه که بادا، بادا

خانم شکوه



پیغام عشق قسمت ۱۴۰۷

با مهر

شکوه



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com